

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا وجوب در اینجا می‌تواند وجوب شرعی باشد؟

بررسی روایات

بحث در این بود که ببینیم که آیا از روایات می‌توانیم وجوب تعلم و تفقه را بنحو وجوب شرعی مولوی و آن هم وجوب شرعی نفسی استفاده کنیم یا خیر؟

عرض کردیم که مرحوم کلینی در کتاب «فضل العلم» (ج 1 کافی)، روایات را ذکر کرده است. یکی از روایت را دیروز بیان کردیم، که هم سند روایت بررسی شد، و هم دلالت روایت بررسی شد. عرض شد که از روایت می‌شود استفاده کرد که وجوب تعلم، یک وجوب شرعی مولوی نفسی است.

راجع به این کلمه «یحِبُّ» توضیح دادیم، و گفتیم این «یحِبُّ» قرینه نمی‌شود که این تعلم، واجب نیست، بلکه رجحان دارد. نظیرش در باب توبه است، که یک وجوب نفسی شرعی مولوی است، آنجا هم زیاد داریم، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ». عرض کردیم که کلمه «یحِبُّ»، این چنین نیست که ما را وادار کند که تعلم و تفقه وجوب ندارد، و استحباب دارد. مجموعاً نه روایت در این باب وجود دارد.

روایت دوم (روایت هفتم باب)

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهِ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا».

بررسی سند روایت

در سند این روایت چهار نفر وجود دارد؛

اولین کسی که در سلسله روایت است، «حسین بن محمد» است. ایشان از راویان مشترک است. اما هر جا مرحوم کلینی از حسین بن محمد روایت را نقل می‌کند؛ مراد «حسین بن محمد بن عامری اشعری» است. این شخص جزء روات موثق است. پس این حسین مشکل ندارد.

اما «جعفر ابن محمد»، مشترک است بین هفتاد و هفت نفر، یعنی در روایت، ما هفتاد و هفت نفر داریم که اسمش «جعفر بن محمد» است. حالا این جعفر چه کسی است؟

این نکته را باید دقت داشته باشید، برای اینکه معلوم شود که این کدام شخص است، باید نگاه کرد، اول اینکه از آن شخص، چه کسی روایت نقل می‌کند؟ دیگر اینکه این شخص روایت را از چه کسی نقل می‌کند؟

دیگر اینکه این شخص روایت را از چه کسی نقل می‌کند؟

در این صورت می‌توان تشخیص داد که کیست؟

اینجا چون جعفر بن محمد از قاسم بن ربیع نقل می‌کند و آن جعفر که از قاسم بن ربیع نقل می‌کند، جعفر بن محمد بن مالک است، نجاشی این شخص را تضعیف کرده و فرموده «کان ضعیفا فی الحدیث».

اما شیخ طوسی آن را توثیق کرده است. البته این را در رجال مطرح کرده‌اند که در صورت تعارض بین نجاشی و شیخ طوسی، قول و نظریه نجاشی مقدم می‌شود. اما در اینجا نسبت به جعفر بن محمد، قرائن متعددی بر توثیقش وجود دارد، یعنی قرائنی وجود دارد که در جای خودش مطرح شده که این شخص موثق است.

اما «قاسم بن ربیع»، دو نفر شهادت به توثیقش داده‌اند؛ ابن قولویه و علی ابن ابراهیم، که هر دو شهادت به توثیقش داده‌اند. فقط ابن غضائری او را تضعیف کرده است، که تضعیف آن خیلی مهم نیست.

«مفضل بن عمر» کیست؟ نجاشی راجع به او فرموده است، که او فاسد المذهب است. آن روایت معتبره توحید مفضل، مال همین مفضل است. نجاشی گفته است: فاسد المذهب است، یعنی امامی نیست. نکته دیگر اینکه اضطراب در روایت هم دارد، یعنی یک حدیث را به صورت مختلف نقل می‌کند. اما ابن شهر آشوب، مفضل را از ثقات دانسته است. در رجال کشی؛ هم قرائنی بر توثیقش آورده است و هم قرائن بر مذمتش آورده است.

کشی راجع به مفضل بن عمر گفته است، «کان مستقیما ثم صار خطایا». «خطایا» یعنی چه؟ «خطابیها» یک طائفه هستند منسوب به خطاب محمد ابن وهب الاسدی. اینها یک عقائد خاصی دارند، از جمله اینکه؛ بر علیه مخالف می‌توان شهادت دروغ داد.

در یک روایت است که از امام سؤال شد من نماز مغرب را اینقدر تأخیر می‌اندازم تا قدری هوا تاریک می‌شود و ستاره‌ها پیدا می‌شود. حضرت فرمود: این خطایی است و این قابل اعتنا نیست.

در مورد ابن عمر دارد «کان مستقیماً ثم صار خطایا». اگر راوی یک روایت را در زمانی که مستقیم المذهب بوده برای ما نقل کند، قابل قبول است، اما اگر در زمانی که خارج از مذهب شده نقل کند، این شخص مشکل پیدا می‌کند.

بررسی دلالت روایت دوم

در این حدیث، کلمه «علیکم» دارد که ظهور در «الزام» دارد، مثل «علیکم بالصلاة».

سپس می‌فرماید: «ولا تكون اعرابا»؛ مثل اعراب بادیه نشین نباشید. بعد فرموده است کسی که به دین خدا نظر نکند خداوند در قیامت به او نظر نمی‌کند.

روایت از دو جهت ظهور در وجوب شرعی نفسی مولی دارد، یکی کلمه «علیکم بالتفقه» که ظهور در وجوب دارد. نکته دوم این است که ما در اصول خواندیم که واجباتی که وجوبش نفسی است، بر مخالفتش عقاب وجود دارد، بر وجوب غیری و در واجب طریقی، بر مخالفتش عقاب وجود ندارد، فقط واجب مولوی مخالفتش عقاب دارد. اینکه روایت «لم ينظر الله إليه يوم القيامة»، این کنایه از سخط و غضب خداوند است، و این قرینه می‌شود که این واجب، واجب مولوی است.

اما استدلال به آیات بر وجوب شرعی نفسی تعلّم

در بین آیات، دو آیه است که این دو آیه اهمّ است:

آیه‌ی اول

در سوره نحل، آیه 43 می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»؛ ما قبل از شما نفرستادیم مگر رجالی که به آنها وحی می‌کردیم. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ شبیه این آیه در سوره مبارکه انبیاء، آیه 8 آمده است، البته با یک تغییر جزئی.

در این آیه آنچه محل استدلال است، ذیل آیه است، «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

اینجا دو بحث است؛ یک بحث این است که مخاطب این آیه کیست؟

دو احتمال داده شده است. یک احتمال این است که منظور؛ خود حضرت و قومش است. این نظریه را علامه انتخاب کرده است. اما احتمال دوم این است که خطاب این آیه، مشرکین است، که شما از اهل ذکر سؤال کنید.

بحث دیگر اینکه؛ «اهل ذکر» کیست؟

چهار احتمال داده شده است. یک احتمال این است که اهل علم به اخبار من مضمی است. احتمال دوم این است که مراد از اهل ذکر، اهل کتاب است، اهل تورات و انجیل است، مشرکین مکه، یهودی‌ها را قبول داشتند. از این جهت، خداوند فرموده است، که از اهل کتاب سؤال کنید.

احتمال سوم این است که مراد قرآن است.

احتمال چهارم این است که خود حضرت و ائمه (علیهم السلام) است.

آنچه که شاهد استدلال است، این است که، «فَسْئَلُوا» دلالت بر وجوب دارد، سؤال هم مقدمه برای علم است، سؤال کردن برای این است که یاد بگیرید. پس معلوم می‌شود سؤال کردن از اهل ذکر واجب است. پس در موردی که نمی‌دانند، واجب است سؤال کنند.

آیا می‌شود از آیه وجوب نفسی را استفاده کرد یا خیر؟ این قید «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یک قید روشن است، که وجوب تعلم، وجوب ارشادی است، چنانچه در آیات دیگر دارد «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، برای واجب شرعی، یک غایت این چنینی را ذکر می‌کند. اما اینجا می‌فرماید که اگر شما نمی‌دانید، بروید سؤال کنید. پس از این آیه نمی‌شود وجوب مولوی را استفاده کرد.

آیه دوم

آیه 122 از سوره توبه است «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

در این آیه‌ی شریفه، به نحو اجمال می‌فهماند که لازم نیست همه مردم به جهاد بروند، بلکه باید یک گروه خدمت حضرت بیایند و تفقه پیدا کنند و بعد بروند قومش را انداز کنند.

باز در این آیه شریفه این غایت دوم، «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ»، قرینه است است بر اینکه این «وجوب تفقه»، یک وجوب تفقه ارشادی است. آیه نمی‌فرماید که طائفه خودش یاد بگیرد، بلکه بیایند یاد بگیرند، برای اینکه قومش را انداز کنند. بنابراین از این آیه شریفه هم نمی‌شود وجوب مولوی را استفاده کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ